

سیاست‌نامه

(به همراه شرح کامل دشواری ها)

خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق توسی
ویرایش و شرح : سمائه دلیر کوهی





انتشارات تیرگان

ISBN: 978-600-5330-68-7



design by korogh bizon

به نام خداوند جان و خرد

سیاست نامه

به همراه شرح کامل دشواری ها

تألیف:

خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق توسی

ویرایش و شرح: سمانه دلیرکوهی

سرشناسه: نظام الملک، حسن بن علی، ۴۰۸-۴۸۵ ق.

عنوان قرارداد و نام پدیدآور: سیاست نامه / تالیف نظام الملک ابوعلی بن حسین بن علی بن اسحاق طوسی؛ ویرایش و شرح سمائه دلیر کوهی
مشخصات نشر: تهران: تیرگان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۳۰۰ ص.

شابک: ۶۸-۷-۵۲۳۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

موضوع: کشورداری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: پادشاهی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: نثر فارسی -- قرن هف.

شناسه افزوده: دلیر کوهی، سمائه، ویراستار

رده بندی کنگره: ب ۱۳۹۰ س ۹/ع ۴۹/ج

رده بندی دیوبی: ۳۲۰/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۰۳۹۱



انتشارات تیرگان

تهران، صندوق پستی: ۱۱۴-۱۷۱۸۵، تلفن: ۷۷۶۳۱۸۵۰ و ۹۱۲۶۱۱۱۵۱۲

www.tirgan.persian.book.net

سیاست نامه

به همراه شرح کامل دشواری ها

خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق توسی

ویرایش و شرح: سمائه دلیر کوهی

طراح جلد فروغ بیژن

لیتوگرافی صدف • چاپخانه تصویر • صحافی مهرگان

نوبت چاپ نخست: ۱۳۹۱ • شمارگان ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان • شماره نشر ۱۷۸

شابک: ۶۸-۷-۵۲۳۰-۶۰۰-۹۷۸

© حق چاپ: ۱۳۹۱، انتشارات تیرگان

فهرست

فصل اول - اندر احوال مردم روزگار و مدح خداوند عالم سلطان عادل شهنشاه اعظم خَلْدَالَلَه	ملکه
۱۳	
فصل دوم - اندر شناختن قدر نعمت ایزد تعالی مرپادشاهان را	۱۷
فصل سوم - اندر مظالم نشستن پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن	۱۹
فصل چهارم - اندر عمال و پرسیدن احوال وزیران و دبیران	۲۹
فصل پنجم - اندر مقطعان و بررسیدن که بارعایا چون می‌روند و احوال ایشان	۴۰
فصل ششم - اندر قاضیان و خطیبان و محاسبه و رونق کار ایشان	۵۰
فصل هفتم - اندر پرسیدن از حال عامل و قاضی و شحنة و رییس و شرط سیاست	۵۵
فصل هشتم - اندر پژوهش کردن و بر رسیدن کار دین و شریعت و مانند این	۶۹
فصل نهم - اندر مشرفان و کفاف ایشان	۷۳
فصل دهم - اندر صاحب خبران و منهیان و تدبیر کارهای ملک کردن	۷۴
فصل یازدهم - اندر تعظیم داشتن فرمان‌های عالی اعلاهلله و مثال‌ها که از درگاه نویسند	۸۳
فصل دوازدهم - اندر غلام فرستادن از درگاه در مهمات	۸۶
فصل سیزدهم - اندر جاسوسان فرستادن و تدبیر کار ایشان کردن بر صلاح مملکت و رعیت	۸۷
فصل چهاردهم - اندر پیکان فرستادن و پرندگان بر مداومت	۱۰۲
فصل پانزدهم - اندر احتیاط کردن پروانه‌ها در مستی و هوشیاری	۱۰۳
فصل شانزدهم - اندر وکیل خاص و رونق کار او	۱۰۴
فصل هفدهم - اندر ندیمان و نزدیکان و ترتیب کار ایشان	۱۰۵
فصل هژدهم - اندر مشاورت کردن پادشاه با دشمنان و حکیمان در کارها	۱۰۸
فصل نوزدهم - اندر مفردان و برگ و ساز و ترتیب کار و احوال ایشان	۱۱۰
فصل بیستم - اندر ترتیب سلاح‌های مَرّع در بارگاه	۱۱۲
فصل بیست و یکم - اندر معنی احوال رسولان و ترتیب کار ایشان	۱۱۳
فصل دیگر	۱۱۴

- فصل بیست و دوم - اندر ساخته داشتن علف در منزل ها ۱۱۸
- فصل بیست و سیم - اندر روشن داشتن اموال جمله ی لشکر ۱۱۹
- فصل بیست و چهارم - اندر لشکر داشتن از هر جنس ۱۲۱
- فصل بیست و پنجم - اندر به نوا داشتن و مقیم داشتن لشکر از هر قوم به درگاه ۱۲۳
- فصل بیست و ششم - اندر داشتن ترکمانان بر مثال غلامان و ترکان و غیر آن در خدمت ۱۲۴
- فصل بیست و هفتم - اندر زحمت ناکردن بندگان جز وقت خدمت و ترتیب کار ایشان ۱۲۵
- فصل بیست و هشتم - اندر ترتیب غلامان سرای ۱۲۶
- فصل بیست و نهم - اندر باردادن خاص و عام ۱۴۱
- فصل سی ام - اندر ترتیب مجلس شراب و شرایط آن ۱۴۳
- فصل سی و یکم - اندر ترتیب ایستادن بندگان و چاکران ۱۴۵
- فصل سی و دوم - اندر حاجت خواستن و التماس های لشکر و خدمت حشم ۱۴۶
- فصل سی و سوم - اندر شناختن تجمل و سلاح و آلت جنگ و سفر ۱۴۷
- فصل سی و چهارم - اندر عتاب کردن با بر کشیدگان هنگام خطب و گناه ۱۴۸
- فصل سی و پنجم - اندر ترتیب کار پاسبانان و نوبتیان و دربانان ۱۵۰
- فصل سی و ششم - اندر نهادن خوان نیکو و ترتیب آن ۱۵۱
- فصل سی و هفتم - اندر حق گزاردن خدمت کاران و بندگان شایسته ۱۵۴
- فصل سی و هشتم - اندر احتیاط کردن در اقطاع مقطعان و احوال رعیت ۱۵۷
- فصل سی و نهم - اندر شتاب ناکردن در کارهای مملکت مرپادشاه را ۱۵۸
- فصل چهلم - در امیر حرس و چوب داران و اسباب سیاست ۱۶۰
- فصل چهل و یکم - اندر بخشودن پادشاه بر خلق خدای عزوجل و هر کاری و رسمی را بر قاعده آوردن ۱۶۵
- فصل در معنی القاب ۱۷۵
- فصل چهل و دوم - اندر دو عمل یک مرد را نافرمودن و عمل به مردم پاک دین و شایسته دادن و بیکاران را عمل فرمودن و محروم نا گذاشتن و بدمذهب و بدکیش را عمل نادان و از خویشتن دور داشتن ۱۸۶
- فصل چهل و سوم - اندر معنی اهل ستر و سرای حرام و حدّ زیردستان و ترتیب آن ۲۰۹
- فصل چهل و چهارم - باز نمودن احوال بد مذهبان و مزدک و مزدکیان ۲۱۹
- فصل چهل و پنجم - اندر بیرون آمدن سنبادگیر از نشابور به ری و فتنه ی کار او ۲۳۹
- فصل چهل و ششم - اندر بیرون آمدن باطنیان و قرمطیان و سبب پیدا آمدن ایشان ۲۴۱
- فصل چهل و هفتم - اندر بیرون آمدن باطنیان در خراسان و ماوراءالنهر ۲۴۶
- در خروج باطنیان در زمین شام و مغرب ۲۵۳

۲۵۴	خروج قرمطی و مزدکی در ناحیت هرات و غور
۲۵۶	در بیرون آمدن علی بن محمد برقی بر مذهبی باطنی به خوزستان و بصره با لشکر زنگیان
۲۵۶	در بیرون آمدن حسن جتایی و پسرش بوطاهر در بحرین و الحسا
۲۶۱	در خروج خرم دینان به اصفهان
۲۶۲	در خروج بابک
۲۶۷	فصل چهل و هشتم - اندر خزاین نهادن و نگاهداشتن و قاعده و ترتیب آن
۲۷۰	فصل چهل و نهم - اندر پاسخ دادن و گذاردن شغل متظلمان و انصاف دادن
۲۷۶	فصل پنجاهم - اندر نگاهداشتن مال و حساب مجموعات ولایتها و نسق و ترتیب آن
۲۷۹	فهرست اعلام
۲۹۹	کتابنما

مقدمه

«سیاست‌نامه» که آن را «در سیرالملوک» یا «پنجاه فصل» خواجه خوانده‌اند یکی از ماندگارترین و شیواترین کتاب‌هایی است که در اواخر سده‌ی پنجم توسط خواجه نظام‌الملک در پنجاه فصل نوشته شده است.

نویسنده‌ی این کتاب ابوعلی حسن بن علی بن اسحق ملقب به نظام‌الملک در سال ۴۰۸ ه.ق در یکی از روستاهای توس خراسان به دنیا آمد. دوران کودکی‌اش را در شهر توس گذراند و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت. وی در یازده سالگی قرآن را فراگرفت و سپس در توس و نیشابور و مرو فقه شافعی و حدیث آموخت و چندی بعد در شهر بلخ به خدمت ابرعلی بن شادان درآمد و به دبیری وی اشتغال جست.^۱

اما اجداد و نیاکان خواجه نظام‌الملک از دهقانان بزرگ آن روزگار بیهق (سبزوار امروزی) بودند و پدرش ابوالحسن علی در زمان سلطان محمود غزنوی با حکمران خراسان همکاری نزدیک داشته است. بعدها به اداره‌ی امور مالی و حکومتی توس انتخاب شد و ظاهراً خواجه نظام‌الملک در آن منطقه متولد شد و بعدها به توسی هم شهرت یافت.

مؤلف سیاست‌نامه روزگارانی را در کنار ابوعلی بن شادان حاکم بلخ بود و زیر نظر او به شغل دیوانی پرداخت تا این که البارسلان، بلخ را زیر سلطه‌ی خود گرفت و علی بن شادان وزیر ایشان شد و به تبع او خواجه در دستگاه البارسلان وارد شد.

اما البارسلان در سال ۴۵۵ به جای عم خود، طغرل اول، به سلطنت رسید و چون در ذی‌الحجه‌ی ۴۵۶ وزیر طغرل اول یعنی عمیدالملک، ابونصر منصور بن محمد کندری

نیشابوری را کشت در سیزدهم همین ماه خواجه را مستقلاً به وزارت خود برداشت و خواجه از این زمان تا دهم رمضان ۴۸۵ که کشته شد در وزارت البارسلان و ملک‌شاه با نهایت استقلال و اقتدار برجا بود.^۱

خواجه نظام‌الملک حدود سی سال به عنوان وزیر در کنار البارسلان و ملک‌شاه سلجوقی حضور داشت و در اداره‌ی امور کشور و فتح سرزمین‌های دیگر و حتی در سرکوب مخالفان این دو پادشاه از خود تدبیرهای زیادی نشان داد و موجب شهرت و عالم‌گیر بودن این دو پادشاه شد.

در زمان پیری خواجه نظام‌الملک پسران او وارد دستگاه حکومتی شدند اما به خاطر نفوذ خواجه‌گاه‌گاهی سوءاستفاده‌هایی از مناصب و نفوذ درباری خود کردند تا جایی که موجب خشم ملک‌شاه و اختلاف بین این پادشاه و خواجه نظام‌الملک شد.

بسیاری از نزدیکان خواجه و سلطان ملک‌شاه هم از این اختلاف سوءاستفاده‌ی فراوانی کردند و تلاش کردند تا خواجه توسط پادشاه عزل شود اما سلطان ملک‌شاه به عزل خواجه در دوران پیری هم رضایت نداد تا این که در زمانی که خواجه به همراه ملک‌شاه از اصفهان عازم بغداد بود در نزدیکی کرمانشاه شخصی در لباس صوفیان که برخی نقل کرده‌اند از فداییان اسماعیلی بوده است، خود را به خواجه نزدیک کرد و با ضرب کارد او را مجروح نمود و خواجه در دهم رمضان ۴۸۵ به خاطر همین جراحت جان سپرد و جسد او را به اصفهان منتقل کرده و در آن جا به خاک سپردند.

اما کتاب سیاست‌نامه نه تنها در حوزه‌ی سیاست و کشورداری مشهور است بلکه در حوزه‌ی ادبی نیز از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد.

استاد ملک‌الشعرای بهار در کتاب ارجمند سبک‌شناسی خود درباره‌ی این کتاب می‌نویسد: «سبک این کتاب اختلاطی است بین تاریخ بلعیمی و تاریخ بیهقی، یعنی از حیث روانی و سهولت عبارت و ایجاز شبیه به نثر بلعیمی است ولی از حیث لغات و اصطلاحات تازه و داشتن کنایات و استعارات و روشن‌گری اطراف و جوانب هر موضوع به تاریخ بیهقی شبیه است».^۲

به هر روی این کتاب به خاطر مطالب زیبا و پندآموز اخلاقی، اجتماعی و ادبی قابل

۱. سیاست‌نامه، به تصحیح عباس اقبال، ص ج.

۲. سبک‌شناسی، ج ۲ صص ۱۱۱-۱۱۰.

توجه بسیاری از پارسی‌زبانان و دانشجویان می‌باشد به همین دلیل در ویرایش و شرح این کتاب تلاش کردم بسیاری از واژگان دشوار را معنا کنم تا برای دانش‌پژوهان سهل‌تر و آسان‌تر بنماید و به ویرایش امروزی توجه داشته‌ام تا بیش‌تر مقبول افتد.

هم‌چنین با توجه به وجود نسخه‌های متعدد در کشور، نسخه‌ی استاد اقبال را پیراسته‌تر دیدم لذا این کتاب براساس نسخه‌ی استاد عباس اقبال ویرایش و شرح شد. امید است این کتاب قابل استفاده‌ی علاقه‌مندان به ادب کهن پارسی و به‌ویژه دانشجویان رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی باشد و کاستی‌های احتمالی را بر ما ببخشایند.

فصل اول

اندر احوال مردم روزگار و مدح خداوند عالم سلطان عادل

شهنشاه اعظم خَلْدَاللهُ مُلْكُهُ^۱

ایزد سبحانه و تعالی - در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت‌های ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو بازبندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضا^۲ و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه‌ی عدل و پناه رعایت او روزگار می‌گذرانند^۳ و ایمن می‌باشند و بقای دولت او همی خواهند و چون العیاذ بالله^۴ از بندگان، عصیانی^۵ و استخفافی^۶ بر شریعت رود و یا تقصیری اندر طاعت و فرمان‌های حق پدید آید و خواهد که ایشان را

۱. مقصود خواجه نظام‌الملک که نویسنده‌ی کتاب می‌باشد، از سلطان عادل، «سلطان معزالدین ابوالفتح ملکشاه سلجوقی» است که از سال ۴۶۵ تا ۴۸۵ سلطنت کرده است و جمله‌ی دعاییه «خداالله ملکه» در زمان حیات ملکشاه برای وی به کار می‌رفته است. ولی چون انتشار کتاب، بعد از فوت خواجه و در زمان «سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد» پسر ملکشاه، صورت گرفته و در آن زمان این جمله‌ی دعاییه، در مورد ملکشاه کاربرد نداشته در برخی از نسخه‌های سیاست‌نامه، لقب «غیاث‌الدین» را که لقب سلطان محمد است، قبل از «خداالله ملکه» افزوده‌اند. تا این دعا برای سلطان محمد کاربرد داشته باشد. (ر.ک: عباس اقبال)

خَلْدَاللهُ مُلْكُهُ: خداوند، پادشاهی‌اش را جاودان دارد.

۲. امضا: در این جا به معنی نفوذ است.

۳. می‌گذرانند: بگذرانند. کاربرد لفظ «می» بر سر این فعل و مانند آن، در این کتاب و سایر کتب قدیمی، معمولاً به جای «ب» به کار می‌رفته است. هم‌چنان که «می‌باشند» یعنی «باشند».

۴. العیاذ بالله: پناه بر خدا.

۵. عصیان: نافرمانی.

۶. استخفاف: خوار داشتن.

عقوبتی رساند و پاداش کار بچشانند، اخدای عزوجل ما را چنین روزگار منماید^۱ و از چنین مدبری^۲ دور دارد[هر آینه^۳ از شومی عصیان، خشم و خذلان در آن مردمان در رسد. پادشاه نیک از میان برود و سیوف^۴ مختلف کشیده شود و خون‌های ناحق ریخته آید و هر که را دست قوی‌تر هرچه خواهد کند تا آن گنه کاران اندر میان آن فتنه‌های خون‌ریز هلاک شوند و جهان از ایشان خالی و صافی ماند و از جهت شومی این گنه کاران، بی‌گناهان نیز در فتنه‌ها هلاک شوند و مثال این چنان است که آتش اندر نیستانی افتد هر چه خشک باشد بسوزد و از جهت مجاورت خشک بسیار تر نیز بسوزد.

پس، از بندگان یکی راه به توفیق ایزدی سعادت و دولتی و اقبالی حاصل شود و از حق تعالی دانشی و عقلی یابد که بدان دانش و عقل زیردستان را هر یک براندازه‌ی خویش بدارد و هر یکی را بر قدر او مرتبتی و محلی نهد و خدمت کاران و کسان ایشان را از میان خلق و مردمان برگزیند و به هر یک از ایشان پای‌گهی و منزلتی دهد و بر کفایت مهمات دینی و دنیاوی برایشان اعتماد کند و رعایا را نگاه دارد. آن که راه اطاعت سپرد و به کار خویش مشغول باشد از رنج‌ها آسوده دارد تا در سایه‌ی عدل او به راحت روزگار می‌گذراند. و باز اگر از کسی از خدمت کاران و گماشتگان ناشایستگی و دراز دستی^۵ پدید آید اگر به تأدیبی^۶ و بندگی و بازداشتی^۷ ادب گیرد و از خواب غفلت بیدار شود و او را بر آن کار بدارد و اگر بیداری نیابد هیچ ابقا نکند^۸ و او را به کسی دیگر که شایسته باشد بدل کند و از رعایا کسانی که حق نعمت نشناسند و قدر امن و راحت ندانند و به دل خیانتی اندیشند و تمرّدی^۹ نمایند و پای از اندازه‌ی خویش بیرون نهند براندازه‌ی گناه با ایشان خطایی کند و به مقدار جرم ایشان مالش فرماید و باز دامن عفو برگناه ایشان بپوشد و از سر آن

۱. منماید: الفی که در این فصل و نظایر آن، استعمال می‌شد، مفید معنی نفرین و تحذیر است.

۲. مدبری: بخت برگشتگی.

۳. هر آینه: به ناچار.

۴. سیوف: شمشیرها؛ جمع «سیف» و ازه‌بی عربی است.

۵. درازدستی: تجاوز؛ تعدی.

۶. تأدیب: ادب کردن؛ گوشمال دادن.

۷. بازداشت: توقیف؛ حبس.

۸. ابقا نکند: ترخم نکند؛ نبخشد.

۹. تمرّد: گردن‌کشی؛ سرکشی.

درگذرد.^۱

و دیگر آن چه به عمارت جهان پیوندد^۲ از بیرون آوردن کاریزها و کندن جوی‌ها و پل‌ها کردن^۳ بر گذر آب‌های عظیم و آبادان کردن دیه‌ها^۴ و مزارع و برآوردن حصارها و ساختن شهرها و پی‌افکندن بناهای رفیع به جای آرد و بر شاهراه‌ها رباط‌ها^۵ فرماید و مدارس از جهت طالب علمان^۶ تا از کردن آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن مصالح^۷ بدان جهان او را حاصل شود و دعوات به خیر او را پیوسته شود و چون تقدیر ایزدی چنان بود که این روزگار تاریخ^۸ روزگار ماضی گردد و طراز^۹ کردارهای ملوک پیشین شود و خلائق را سعادت‌ی ارزانی دارد که پیش از این دیگری را نداده باشد، خداوند عالم شهنشاہ اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان بود جد به جد هم‌چنین تا افراسیاب^{۱۰} بزرگ پدید آورد و به کرامت‌ها و بزرگی‌ها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید پس آن چه بدان حاجت باشد ملوک را از دیدار خوب و خوی ستوده و دلیری و داد و مردانگی و سواری و دانش و طاعت ایزد تعالی به جای آوردن از نماز شب و روزه و حرمت داشتن علمای دین و زاهدان و پارسایان و صدقات متواتر^{۱۱} دادن و با درویشان نکویی کردن و با خدمت‌کاران و زیردستان به خلق خوش زیستن و ستم ستمکاران از رعیت برداشتن او را ارزانی داشت. لاجرم ایزد تعالی براندازه‌ی شایستگی و اعتقاد نیکو او را دولت و مملکت داد و جهان را مسخر^{۱۲} او گردانید و هیبت و سیاست او به همه‌ی اقلیم رسانید. جهانیان خراج‌گزار اویند و به تقرّبی که به او می‌کنند از شمشیر او

۱. از سر چیزی در گذشتن: از آن چیز صرف‌نظر کردن.

۲. آن چه به عمارت جهان پیوندد: آن چیزی که به آبادی و آبادانی جهان مربوط است.

۳. کردن: در این جا به معنی ساختن است. همانند این شعر حافظ:

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

۴. دیه: ده در قدیم با «یاء مجهول» املا می‌شده است.

۵. رباط: منزل، جایی که کاروان در آن جا استراحت می‌کرد.

۶. طالب علمان: طالبان علم.

۷. مصالح: آن چه شایسته و سزاوار است.

۸. تاریخ: در این جا به معنی سرمشق و الگو می‌باشد.

۹. طراز: نمونه‌ی کامل؛ زینت؛ آراستگی.

۱۰. اشاره دارد به ترک‌بودن سلجوقیان و این که بنابر روایات داستانی از نسل افراسیاب می‌دانستند.

۱۱. متواتر: پی در پی.

۱۲. مسخر: رام؛ مطیع.

ایمن‌اند و اگر به روزگار بعضی از خلفا اندر ملک بسطتی^۱ و سعتی^۲ بود هیچ وقت از دل مشغولی^۳ و خروج خارجیان خالی نبوده است و اندر این روزگار مبارک بِحَمْدِ اللَّهِ و منته^۴ اندر همه‌ی جهان کس نیست که به دل خلافتی اندیشد یا سر از چنبر^۵ طاعت بیرون برد. ایزد - تعالی - این دولت را تا قیامت پیوسته گرداناد و چشم بد از کمال دولت او دور دارد تا خلائق اندر عدل و سیاست این پادشاه روزگار می‌گذرانند و به دعای خیر مشغول می‌باشند.

چون حال دولت چنین است که گفته آمد، اندازه‌ی دولت و دانش و رسوم نیکو بر قیاس دولت و دانش او هم چو شمع باشد که بسیار روشنایی دهد و مردمان بدان روشنایی راه یابند و از تاریکی بیرون آیند و او را به هیچ مشیری و رهنمایی حاجت نباشد. ولیکن خداوندان را اندیشه‌ها باشد و خواهند که بندگان را بیازمایند و اندازه‌ی حال و عقل و دانش ایشان بدانند آن است که بنده را فرمود که بعضی از سیر نیکو از آن چه پادشاهان را از آن چاره نباشد بنویس و هر چیزی که پادشاهان به کار داشته‌اند و اکنون شرط آن به جای نمی‌آرند چه پسندیده و چه ناپسندیده آن چه بنده را از دیده و دانسته و شنیده و خوانده فراز آمد، یاد کرده شد و بر حکم فرمان عالی این چند فصل بر سبیل اختصار نبشته آمد و آن چه لایق هر فصلی بود در آن فصل یاد کرده شد به عبارتی روشن و نزدیک به فهم و از معنی غریب و دشوار پرهیز کرده شد تا خواننده را تفهیم صواب باشد [امید آن که] به توفیق ایزد - تعالی - تمامت پذیرد.

۱. بسطت: فراخی؛ گشادگی؛ فزونی.

۲. سعت: فراخی؛ گنجایش.

۳. دل مشغولی: نگرانی.

۴. بحمدالله و منه: به شکر و سپاس خدا.

۵. چنبر: حلقه.

فصل دوم

اندر شناختن قدر نعمت ایزد تعالی مر پادشاهان را

شناختن قدر نعمت ایزد - تعالی - پادشاهان را نگاه داشتِ رضای اوست عَزَّ اَسْمُهُ^۱ و رضای حق - سبحانه - اندر حسابی باشد که باخلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید. چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد^۲، آن مُلک پایدار بود و هر روز به زیادت باشد و آن مُلک از دولت و روزگار خود برخوردار بود و بدین جهان نام نیکو و بدان جهان رستگاری یابد و حسابش آسان تر بود که بزرگان گفته‌اند: اَلْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ معنی آن است که مُلک با کفر بیاید و با ظلم نیاید.

حکایت اندر این معنی

چنین آمده است اندر اخبار که چون یوسف - علیه السلام - از دنیا بیرون می‌رفت او را می‌آوردند تا به نزدیک ابراهیم - صلوات الله علیه - و نزدیک آبا و اجداد بزرگوارش دفن کنند. جبرئیل - علیه السلام - بیامد و گفت او را همین جای بدارید که آن جای او نیست که او را جواب ملکی که رانده است ببايد دادن به قیامت. چون حال یوسف پیغمبر چنین بود بنگر که حال دیگران چون خواهد بود.

در خبر است از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که هر که را روز قیامت حاضر کنند از کسانی که ایشان را بر خلق دستی^۳ و فرمانی بوده است، دست‌هایش بسته باشند. اگر

۱. عَزَّ اَسْمُهُ: گرامی است نام او.

۲. چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد: دعای مردم با احسان و نیکوکاری همراه باشد.

۳. دست: در این جا به معنی مجازی قدرت و سلطه می‌باشد.

عادل باشد، عدلش دست‌های او گشاده کند و به بهشت رساند و اگر ظالم باشد هم چنان دستش بسته با غل^۱ ها و به دوزخ افکنند.

و هم در خبر است که روز قیامت هر کسی را که بر کسی فرمان بوده باشد درین جهان بر خلق یا بر مقیمان سرای و بر زیردستان خویش او را از آن سؤال کنند و شبانی که گوسفندان نگاه داشته جواب از او بخواهند.

حکایت اندر این معنی

عبدالله بن عمر بن الخطاب پدر را گفت: که ای پدر! چون از دنیا بروی، کی تو را بینم؟ گفت: بدان جهان. گفت: زودتر می‌خواهم. گفت: شب اول یا دوم یا سوم مرا در خواب ببینی. دوازده سال برآمد او را به خواب ندید بعد از دوازده سال به خوابش آمد. گفت: یا پدر! نگفته بودی که پس از سه شب مرا به خواب ببینی؟ گفت: مشغول بودم که در سواد^۲ «بغداد»^۳ پلی ویران شده بود و گماشتگان تیمار^۴ آن نداشته بودند گوسفندان بدان پل می‌گذشتند گوسفندی را پای به سوارخ فروشد و بشکست تا اکنون جواب آن می‌دادم. و بر حقیقت خداوند عالم بداند که اندر آن روز بزرگ جواب این خلاق که زیر فرمان اویند از او بخواهند پرسید و اگر به کسی حواله کند نخواهند شنید چون چنین است، باید که مهم این ملک به هیچ‌کس باز نگذارد و از کار خویش و خلق غافل نباشد و چندان که تواند پنهان و عیان احوال ایشان می‌پرسد و دست‌های دراز کوتاه می‌کند و ظلم ظالمان از ایشان باز می‌دارد تا برکات آن در روزگار دولت او می‌رسد و دعای دولت او می‌گویند و دعای خیر تا قیامت به روزگار او می‌رسانند و ثواب بزرگ در دیوان^۵ او مدخر^۶ می‌شود.

۱. غل: زنجیر.

۲. سواد: سیاهی منظور آبادی‌های اطراف شهر است که از دور سیاه به نظر می‌آید.

۳. نسبت وقوع این واقعه در بغداد در عصر «عمر بن خطاب» غلطی تاریخی است زیرا بغداد در سال ۱۴۵ در عهد منصور عباسی ساخته شده است نیز در کتاب حذیفه الحقیقه باب هشتم، برای ذکر این داستان شعر بغداد را آورده است. [ر.ک.

سیاست‌نامه شرح عباس اقبال، ص ۷].

۴. تیمار نداشته بودند: مواظبت نکرده بودند.

۵. دیوان: در این جا به معنی عمل است.

۶. مدخر: اندوخته.